

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



بھانہ بودہ ۱۹۱

باش تا بھانہ ای برای بودنم باشد

خوش به حال
بیچہ ہائے
کہ اسیر
مے شتوندا!

بهانه بودن ۱۹۱

نویسنده: محسن عباسی ولدی

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سیدحسن موسی زاده

گرافیکست و صفحه آرا: سعید صفارنژاد

ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توکلی

ارتباط باناشر: ۳۳۲۲۱۶۶۲-۰۲۵

سامانه پیامکی: ۳۰۰۱۵۱۵۱۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۶

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۷۵۰۰ تومان

مرکز پخش: ۳۷۷۴۶۹۹۲-۰۲۵

با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی

یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی

کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.

www.bookroom.ir

سامانه پیامکی: ۱۰۰۳۰۲۲

پایگاه اطلاع رسانی نویسنده:

www.abbasivaladi.ir

کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه: عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور:

خوش به حال بچه‌هایی که اسیر تومی شوند!

نویسنده محسن عباسی ولدی.

مشخصات نشر:

قم: آیین فطرت، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۸۹ ص. : مصور(رنگی).

فروست: بهانه بودن. باش تا بهانه ای برای بودنم باشد: ۹.

شابک : دوره ۱-۱۶-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

ج. ۲-۱۹-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع:

محمد بن حسن علیه السلام

امام دوازدهم، ۱۲۵۵ق. - - شعر

Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Poetry

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴

Persian poetry -- 20th century

موضوع: شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴

Religious poetry, Persian -- 20th century

شناسه افزوده:

بهانه بودن. باش تا بهانه ای برای بودنم باشد: ۹.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ج. ۹ ب ۳۶۵ / PIR۸۱۴۸

رده بندی دیویی: ۱۶۲/۸۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۳۴۸۰۲

آقا!
هرکه آزادی را برانیم سرحدار
جز اسارت معنای دیگری نداشت.
از خیر آزادی گذشتم
و دست بسته پیش تو آمدم
و وقتی به مقام اسارت تو رسیدم
آزادی را با تمام وجودم چسبیدم.

تقدیم به تو
ای یگانه رمز و راز آزادی!



فهرست

- ۹ | مقدمه
- ۱۳ | باید تو را تماشا کنیم تا تربیت را بفهمیم
- ۲۳ | چه زیباست، آن آزادی و این اسارت!
- ۳۵ | وقتی پرنده آزادی کودک را سر می‌بریم...
- ۴۷ | ما سارقیم، سارقان کودکی؛ تو نگهبانی، نگهبان کودکی
- ۵۷ | آقا! قسم به کودکی، خلاص کن از کوچکی
- ۶۹ | تو اگر بخواهی، می‌توانی خارستان را گلستان کنی
- ۷۹ | غصب و سرقت به نام تربیت
- ۸۹ | من ظالم خوبی هستم، می‌دانی چرا؟
- ۱۰۱ | ما از بودنمان خسته‌ایم
- ۱۱۳ | برای همه چیز، وقت داریم، جز بچه‌هایمان
- ۱۲۳ | ما عقلمان را خرج تراشیدن بهانه می‌کنیم
- ۱۳۳ | تو مردم ما باش، ما برده تو
- ۱۴۳ | تو اگر بیایی، چه کار می‌کنی با آسودگی‌هایمان؟
- ۱۵۵ | چرا در خانه‌هایمان، حرف تو ملاک نیست؟
- ۱۶۵ | خسته‌ایم از این همه نظم شیطانی!
- ۱۷۹ | ما از زلفس این نگاه تنگ، برهان

مقدمه

تربیت فرزند در هر زمان، باید یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های والدین باشد؛ اما امروزه این دغدغه باید فضای بیشتری از ذهن پدران و مادران را به خود مشغول کند؛ زیرا پیچیدگی‌های موجود در سبک زندگی و موانع بی‌شماری که در مسیر تربیت در دنیای مدرن وجود دارد، کار تربیت را بیش از گذشته سخت و سخت‌تر کرده است.

مجموعه «منِ دیگرما» با موضوع تربیت فرزند در دنیای امروز، خودش را موظف می‌داند راه تربیت فرزند را پیش روی شما والدین بگشاید و بیراهه‌های این مسیر را نشان دهد.

«منِ دیگرما» دوست دارد با نگاهی دقیق به معارف ناب قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام از تربیت، سخن بگوید و تا اندازه‌ی مساحت فهمش از این معارف فاصله نگیرد. اگرچه ادعای تطابق کامل حرف‌های او با آنچه در عمق دین آمده، ادعایی به‌گراف است. تا کنون «منِ دیگرما» به تنهایی منتشر می‌شد؛ اما به تازگی

دوستی یافته و او را به همراه خود به خانه‌هایتان آورده است. «بهانه بودن» عنوان مجموعه‌ای از متن‌های ادبی است که موضوع مشترک آن، امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف است. «بهانه بودن» خودش را موظف می‌داند که ذهن و دل مخاطبش را مملوّ از نام و یاد امامی کند که زنده و حاضر است. او دوست جدید «من دیگر ما» است.

یک بار میان «من دیگر ما» و «بهانه بودن» گفتگوی کوتاهی شکل گرفت که بد نیست شما هم از آن مطلع شوید. «من دیگر ما» رو به «بهانه بودن» کرد و گفت: قبول داری که آنچه از درون من تراوش می‌کند، مثل نان شب است برای این مردم؟

«بهانه بودن» گفت: چرا قبول نداشته باشم؟ کیست که انسان را بشناسد و قبول نداشته باشد، بالاتراز تربیت انسان هیچ عبادتی وجود ندارد؟ ولی یک سؤال. «من دیگر ما» گفت: بپرس.

«بهانه بودن» گفت: قبول داری که اگر تربیت به ولایت گره نخورد، هرچه قدر هم که مستقیم باشد، باز هم منحرف می‌شود؟

«من دیگر ما» گفت: مگر می‌شود قبول نکرد؟ اصلاً تربیت بدون ولایت امام زنده و حاضر، یک دروغ بی‌مزه بیش نیست. انبوهی از ورق‌ها آگرسپاه شود، دریایی از مرگ‌ها اگر تمام شود، آن هم برای نوشتن هزاران کتاب تربیت، تا وقتی که این برگه‌ها و مرگ‌ها رنگ ولایت نگیرد، کتاب‌ها موضوعش هرچه باشد، تربیت نیست.

«بهانه بودن» گفت: حالا که من و تو یک جور فکر می‌کنیم، پس بیا با هم به خانه مردم برویم. تو راه را نشان مردم بده و من چراغ راه را همیشه روشن نگه می‌دارم. چراغ، روشن اگر باشد و راه معلوم نباشد، آدم مبتلا به سکون می‌شود. راه معلوم، ولی چراغ خاموش، انسان گرفتار بیراهه می‌شود.

از همین جا بود که «بهانه بودن» و «من دیگرما» تصمیم گرفتند دست در دست یکدیگر بگذارند و با هم به خانه شما بیایند. امید است که این همراهی، اتفاقی نو در زندگی شما و فرزندان شما رقم بزند. از این که پذیرای این دو مهمان شدید، ممنونیم. پیش از آن که متن‌های «بهانه بودن» را بخوانید، به چند نکته توجه کنید:

۱. وقتی موضوعات تربیتی در قالب هنر گنجانده می‌شود، علاوه بر ماندگار شدن، انگیزه بیشتری را در مخاطب برای عمل کردن به مفاهیم تربیتی ایجاد می‌کند. همین اعتقاد هم ما را بر آن داشت، تا موضوعات تربیتی را در قالب متن‌های ادبی بگنجانیم. ادبیات در این مسیر، موضوع اصلی نیست، بلکه وسیله‌ای برای انتقال مفاهیم تربیتی است. از همین رو بنای ما در این نثرهای ادبی، خلق جملات پیچیده نیست. ما می‌خواهیم فهم این متون ادبی برای کسانی هم که ارتباط چندانی با ادبیات نداشته‌اند، سهل و ممکن باشد.

۲. به ازای هر جلد از کتاب‌های مجموعه «من دیگرما»، یک جلد «بهانه بودن» تألیف شده است. در این کتاب‌ها، برای هر یک از موضوعات اصلی، یک متن نوشته شده؛ البته ممکن است

به تناسب برخی از موضوعات، برای یک موضوع بیش از یک متن هم نوشته شده باشد.

۳. به نظر می‌رسد مطالعهٔ هر یک از این کتاب‌ها را اگر پس از مطالعهٔ همان جلد «من دیگرم» انجام دهید، مفیدتر باشد. البته این کتاب‌ها طوری نگاشته شده که برای افرادی که انگیزهٔ کافی برای مطالعهٔ کتاب‌های تربیتی ندارند، قابل استفاده باشد. اگر می‌خواهید پدران و مادرانی را که انگیزهٔ کافی برای مطالعهٔ مجموعهٔ «من دیگرم» ندارند، تشویق کنید، دعوت به مطالعهٔ این کتاب‌ها می‌تواند اثرگذار باشد.

۴. «بِهَانَهُ بُوْدن» یک مجموعهٔ چند ده جلدی است که برخی از جلدهای آن به مجموعهٔ «من دیگرم» اختصاص یافته است. باقی کتاب‌های این مجموعه هم به یاری خدا به تدریج منتشر خواهد شد که مطالعهٔ آنها را هم به شما توصیه می‌کنیم. امیدوارم آنچه در این متن‌ها آمده، چراغ راه تربیت ما و فرزندانمان باشد.

قم: شهربانوی کرامت

بهار ۱۳۹۶

محسن عباسی ولدی



باید تورا ماسا
کنیم تا
تزیینت را
بفهمیم



ما نه معنای غیبت را فهمیدیم
نه ظهورت را درست معنا کردیم.
گمان ما این است
که تو از دیده‌ها پنهان شده‌ای
و خیال کردیم
ظهور تو یعنی
از پرده برون آمدنت
و غافل شدیم از حقیقت ظهور تو:
ظاهر شدن مرامت، دینت و خدایت.
تو اگر بیایی، ولی مرامت جهانگیر نشود
غیبتِ صدها ساله ات را
با حکمت کدام حکیم می‌شود فهمید؟

ما تمام دین و مرام تو را
در همین نماز خواندن‌ها و روزه گرفتن‌ها
حج رفتن‌ها و ختم قرآن کردن‌ها خلاصه کردیم
چرا که گمان می‌کنیم ظهور تو
تنها در تماشای جمال تو خلاصه می‌شود
«تو ظهور می‌کنی» در قاموس ما
یعنی نمی‌دیدیمت و حالا می‌بینیمت.

جهان بیمار را معاینه کردیم
و مشکلش را فقط این دانستیم
که مردمش مثل ما نماز نمی‌خوانند
روزه نمی‌گیرند
به خانه خدا پشت می‌کنند
و قرآن را از بر نیستند.

گفتیم تو می‌آیی
و مردم دنیا را مثل ما می‌کنی
تا دیگر دنیا مشکلی نداشته باشد.
غافل از این که
همه درد تو و راز تأخیر ظهورت شاید این باشد:
ما خودمان را مشکل عالم نمی‌دانیم.

تو به کدام حکمت
پشت پرده غیبت رفتی؟
نمی دانم
اما می دانم وقتی از چشم ما پنهان شدی
آرام آرام دینت را تکه تکه کردیم
و هر تکه جدا شده را
پرت کردیم آن سوی پرده، پیش خودت
و چند تکه ته مانده را
به نام همه دین
نگه داشتیم برای خودمان
و نام خویش را گذاشتیم دیندار دو آتسه.

به گمانم وقتی بیایی
ما از تو جز همین نماز خواندن ها
و درست کردن «وَلَا الضَّالِّينَ» هایمان
چیز دیگری نخواهیم.
می آیی و ما به نماز خواندن نگاه می کنیم
تا بشنویم آیا دو عین «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» را
درست ادا می کنیم یا نه؟

ما زندگی کردن را بلدیم
تربیت بچه‌ها را هم
صفر تا صد یاد گرفته‌ایم.
از چه کسی یاد گرفته‌ایم؟ بماند!
اصلاً مگر نمی‌شود تربیت را کسی خودش یاد بگیرد؟
تو کارهای مهم‌تری داری
که باید به آنها برسی.

راستش سلیقه ما در تربیت
با سلیقه تو نمی‌سازد. عیبی هم ندارد
تو می‌گویی کودکان‌تان را آزاد بگذارید!
ما دل‌مان می‌خواهد آنها در بند باشند.
این طور، هم ما راحتیم
هم فکرمی‌کنیم برای کودکانمان بهتر است.

۱. امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: «فرزندت را رها کن تا هفت سال. بازی کند»
(الکافی، ج ۶، ص ۴۶).

اگر بچه هایمان را
با قاعده‌هایی که یادمان داده‌اید
تربیت نکنیم
تو ناراحت می‌شوی؟

خیالت راحت باشد.
به زور چوب و چماق هم که شده
بچه‌هایمان را
سر سجاده می‌نشانیم
تو که چیزی جز این نمی‌خواهی؟
می‌خواهی؟
پس آزاد بودن یا نبودنشان را
بگذار به عهده خودمان!
باشد؟

آقا!

اینها حرف‌های دل ماست.
حتّی اگر به رویت نیاوریم
همیشه به آن فکر می‌کنیم.

ما یادمان رفته
تو آینه تمام‌نمای خالق.
فراموشمان شده
که تو، ما و کودکانمان را
بهتر از خودمان و خودشان می‌شناسی.

فراموش کرده‌ایم
دنیا حکمتستان می‌شود
اگر قطره‌ای واپاشیده از سرریز حکمت تو
نصیب همهٔ بنی آدم شود.

ما حرف‌های تو را
مثل حرف‌های خودمان می‌دانیم.
حرف‌های ما نه از سردانایی است
نه ریشه در حکمت دارد.

ما حال و روز خودمان را تماشا می‌کنیم
و امروز حرفی می‌زنیم
و ناچار فردا حرف دیگری.

سرحال که باشیم
می‌گوییم: بچه‌ها باید آزاد باشند.
بی حوصله اگر باشیم
می‌گوییم: آزاد گذاشتن بچه‌ها
خیانت است به آنها.

کاش یقین می‌کردیم
که تو خودِ زندگی هستی.
ما باید تورا یاد بگیریم
تا توان زندگی بیابیم.

تو خودِ تربیت هستی
باید تورا تماشا کنیم
تا تربیت را بفهمیم.

کسی اگر بی تو باشد
بی تربیت است
و کسی اگر بی تو مدعی تربیت شد
دروغگوست.

امروز زیاد شده‌اند این دروغگوهای بی تربیت
و چوب این دروغ‌ها را
بچه‌های معصومی می‌خورند
که خدا آنها را
بر فطرت عشق تو آفریده.

ما را به هوش بیاور
به زندگی بازگردان
تا کودکیِ کودکانمان را
به پای سلیقه‌های جاهلانه‌مان
قربانی نکنیم.
(۱۳۹۵/۴/۲۲)

چیه زیباست،
آره آزادی
وابره اسارت!





خدا تکلیف را از بچه‌ها برداشت.
آزادشان گذاشت.
از آنان نه نماز خواست، نه روزه‌ای.
نه گناهی به نامشان نوشت
نه خشمی نثارشان کرد
ولی ما شدیم
خدای اخموی بچه‌ها
و دشمن آزادی‌شان
و خانه را قفس کردیم برایشان.

خدا خالق است و ما مخلوق .
خدا عالم است و ما جاهل .
خدا حکیم است و ما بیهوده کار .
خدا در قبال بچه ها
از حق خویش گذشت
ولی ما از ظلم هایمان نمی گذریم .
او آزاد گذاشت
و ما اسیر کرده ایم .

وقتی که خانه
زندانی شد به تنگی قفس
و ما شدیم زندانبان های زورگو
بچه ها فراری شدند از ما .
نبودنمان خوشحالشان می کند
و بودنمان نفسشان را تنگ .
خسته اند از ما
این زبان بسته های باهوش .

خدا بچه‌ها را آزاد گذاشته.
بچه‌ها هم خدا را دوست دارند.
هر کسی هم که مثل خدا
بچه‌ها را آزاد بگذارد
محبوبشان می‌شود.

بچه‌ها فطرتشان پاک است.
کسانی را که شبیه خدا هستند
دوست دارند.
آزاد گذاشتن بچه‌ها
راز شبیه شدن ما به خداست.
چه خوب می‌شود شبیه خدا شد
و چه راحت محبوب بچه‌ها.

آقا!

اینها را گفتم تا بگویم:

وقتی تو بیایی

منجی بچه‌ها می‌شوی

از قفس‌هایی که شبیه خانه‌اند

و نجاتشان می‌دهی

از دست زندانبان‌هایی که

به اسم تربیت، اسیرشان کرده‌اند.

با آمدن تو

بچه‌ها آمدن خدا را حس می‌کنند.

بچه‌ها می‌میرند برای کسی که

حکم آزادی‌شان را امضا کند

و بیشتر برای کسی که

از این قفس برهاندشان

البته نه با گره ابرو

با لبخند مهر و نگاهی پراز محبت.

بگذار بیایی


آن وقت همه می فهمند
بچه ها چه آسان و رایگان، عاشق می شوند
و این ما بودیم که همه را
به کیش خود می پنداشتیم
و فکر می کردیم دل بچه ها هم مثل دل ما
با چک چک سکه و خش خش اسکناس
به دست آورده می شود.

زندانی، از زندان فراری است

حتّی اگر دیوارش را
با خشت های طلا ساخته باشند
حتّی اگر زندانبان
هر صبح و ظهر و شام
غذاهای رنگارنگ بدهد.

زندانی از زندانبان خوشش نمی آید

حتّی اگر از پشت میله ها
به رویش لبخند بزند
و دست نوازش بکشد بر سرش.



ما خانه را زندان کرده‌ایم
و این زندان را زیور بستیم و آراستیم.
سفرهٔ رنگین در زندان خانه، گسترديم
و به روی زندانیان خردسالمان
لبخند محبت زدیم
و بر سرشان دست نوازش کشیدیم.

آن گاه ما زندانبانان
همیشه در این سؤال غرقیم:
چرا کودکانمان از ما و خانه فراری‌اند؟
و چرا نمی‌میرند برای ما؟